

فصل سیزدهم: اصول عدالت اقتصادی بیت المال

بیت المال

إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ وَإِنَّمَا هُوَ فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أَسْيَافِهِمْ فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ وَإِلَّا فَجَنَازَةُ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَقْوَاهِهِمْ.^۱

ترجمه خطبه ۲۳۲

(عبد الله بن زمعة^۲ از یاران امام بود و درخواست مالی داشت، در جوابش فرمود)

احتیاط در مصرف بیت المال

این اموال که می‌بینی نه مال من و نه از آن توست، غنیمتی گرد آمده از مسلمانان است که با شمشیرهای خود به دست آوردند، اگر تو در جهاد همراهشان بودی، سهمی چونان سهم آنان داشتی، و گر نه دسترنج آنان خوراک دیگران نخواهد بود.^۳

۴۳ و من کتاب له ع إلى مصقلة بن هبيرة الشيباني و هو عامله على أردشير خرة

بَلَّغْنِي عَنْكَ أَمْرًا إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ إِلَهَكَ وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ أَنْتَ تَقْسِمُ فِيَّ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَ خِيُولُهُمْ وَ أُرِيقَتْ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ فِيمَنْ اعْتَمَاكَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِكَ.

(نامه به مصقلة بن هبيرة شیبانی، فرماندار اردشیر خره «فیروز آباد» از شهرهای فارس ایران که در سال ۳۸ هجری نوشته شد)

گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی، خدای خود را به خشم آورده‌ای، و امام خویش را نا فرمانی کرده‌ای، خبر رسید که تو غنیمت مسلمانان را که نیزه‌ها و اسب‌هایشان گرد آورده و با ریخته شدن خون‌هایشان به دست آمده، به اعرابی که خویشاوندان تواند، و تو را برگزیدند، می‌بخشی!

فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ لَكَ عَلَيَّ هَوَانًا وَ لَتَخِفَّنَّ عِنْدِي مِيزَانًا فَلَا تَسْتَهِنُ بِحَقِّ رَبِّكَ وَ لَا تُصَلِّحْ دُنْيَاكَ بِمَحَقِّ دِينِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا.

سخت گیری در مصرف بیت المال

^۱ نهج البلاغة (للصباحي صالح) ؛ ؛ ص ۳۵۳

^۲ (۲) عبد الله بن زمعة کسی است که پدر و عمو و برادرش در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند، جد او أسود، رسول خدا را فراوان آزار می‌داد، اما او از شیعیان امام علی علیه السلام شد و فکر می‌کرد، در تقسیم بیت المال به او بیشتر توجه می‌شود. اما پاسخ قاطع امام او را بیدار کرد.

^۳ نهج البلاغة / ترجمه دشتی ؛ ؛ ص ۴۶۹

به خدایی که دانه را شکافت، و پدیده‌ها را آفرید، اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده و منزلت تو سبک گردیده است! پس حق پروردگارت را سبک مشمار، و دنیای خود را با نابودی دین آباد نکن، که زیانکارترین انسانی.

أَلَا وَإِنَّ حَقَّ مَنْ قَبْلَكَ وَقَبْلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا الْفَيْءِ سَوَاءٌ يَرِدُونَ عِنْدِي عَلَيْهِ وَيَصْدُرُونَ عَنْهُ.^۱

آگاه باش، حق مسلمانانی که نزد من یا پیش تو هستند در تقسیم بیت المال مساوی است، همه باید به نزد من آیند و سهم خود را از من گیرند.^۲

۴۱ و من کتاب له ع إلى بعض عماله

..... كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ لِلَّهِ تُرِيدُ بِجِهَادِكَ وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَكَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دِينِهِمْ وَتَنُوِي غَرْتَهُمْ عَنْ فِيهِمْ فَلَمَّا أَمَكَّتَكَ الشَّدَّةُ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكُرَّةَ وَعَاجَلْتَ الْوَثْبَةَ وَاخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةَ لِأَرَامِلِهِمْ وَآيَتَامِهِمْ اخْتِطَفَ الذُّبُّ الْأَزْلَ دَامِيَةَ الْمُعْزَى الْكَسِيرَةَ فَحَمَلْتَهُ إِلَى الْحِجَازِ رَحِيبَ الصَّدْرِ بِحَمَلِهِ غَيْرَ مُتَأْتِمٍ مِنْ أَخْذِهِ.

ترجمه نامه ۴۱. (نامه به یکی از فرمانداران که در سال ۳۸ هجری طبق نقل خوئی یا ۴۰ هجری به نقل طبری نوشته شده)^۳

.....

گویا تو در راه خدا جهاد نکردی! و برهان روشنی از پروردگارت نداری، و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می‌زدی، و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی! و غنائم و ثروت‌های آنان را در اختیار گیری، پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی شتابان حمله‌ور شدی، و با تمام توان اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه‌ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته‌ای را می‌رباید، به یغما بردی، و آنها را به سوی حجاز با خاطری آسوده، روانه کردی، بی آن که در این کار احساس گناهی داشته باشی.

الف: كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِعَيْرِكَ حَدَرْتَ إِلَى أَهْلِكَ تُرَاثِكَ مِنْ أَبِيكَ وَ أُمَّكَ فَسُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا مَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ أَوْ مَا تَخَافُ نَقَاشَ الْحِسَابِ أَيُّهَا الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ أَوْلَى الْأَلْبَابِ كَيْفَ تُسَيِّغُ شَرَابًا وَ طَعَامًا وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَ تَشْرَبُ حَرَامًا وَ تَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَ تَتَكْحَلُ النِّسَاءَ مِنْ أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ الَّذِينَ آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ وَ أَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ.

نکوهش از سوء استفاده در بیت المال

^۱ نهج البلاغة (للصبي صالح) ؛ ؛ ص ۴۱۵

^۲ نهج البلاغة / ترجمه دشتی ؛ ؛ ص ۵۵۱

^۳ (۱) برخی نوشته‌اند این نامه به عبد الله بن عباس نوشته شد، و برخی دیگر مقام و شأن ابن عباس را والاتر از این مسائل می‌دانند و می‌گویند به برادر ایشان عبید الله نوشته شد.

الف: دشمنت بی پدر باد، گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می‌بری! سبحان الله!!

آیا به معاد ایمان نداری؟ و از حسابرسی دقیق قیامت نمی‌ترسی؟ ای کسی که در نزد ما از خردمندان بشمار می‌آمدی، چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا کردی در حالی که می‌دانی حرام می‌خوری! و حرام می‌نوشی! چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزان می‌خری و با زنان ازدواج می‌کنی؟ که خدا این اموال را به آنان وا گذاشته، و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است.

ب: فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْجُدْ إِلَى هَوْلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأُعَذِّبَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ وَ لَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ.

برخورد قاطع با خیانتکار

ب: پس از خدا بترس، و اموال آنان را باز گردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذر خواه من باشد، و با شمشیری تو را می‌زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید.

وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَّةٌ وَ لَا ظَفْرًا مَنِّي بِإِرَادَةٍ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا وَ أُزِيحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا وَ أَقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسْرُنِي أَنْ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي أَتْرُكُهُ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي فَضَحَّ رَوِيْدًا.

سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزو نمی‌رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به دستم پدید آمده نابود سازم.

به پروردگار جهانیان سوگند، اگر آنچه که تو از اموال مسلمانان به نا حق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث باز ماندگانم قرار دهم، پس دست نگهدار و اندیشه نما،

فَكَانَكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى وَ دَفَنْتَ تَحْتَ التُّرَى وَ عَرِضْتَ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ وَ يَتَمَنَّى الْمُضِيعُ فِيهِ الرَّجْعَةَ وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ.^۱

فکر کن که به پایان زندگی رسیده‌ای، و در زیر خاک‌ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می‌زند، و تپاه کننده عمر و فرصت‌ها، آرزوی بازگشت دارد اما «راه فرار و چاره مسدود است».

ترساندن از خیانت در بیت المال

^۱ نهج البلاغه (للصبحی صالح) : ص ۴۱۲

و من کتاب له ع إلى زیاد ابن ابیه و هو خلیفة عامله عبد الله بن عباس علی البصرة و عبد الله عامل امیر المؤمنین ع یومئذ علیها و علی کور الأهواز و فارس و کرمان و غیرها
وَ إِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَنْ بَلَّغَنِي أَنْكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً
تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ ثَقِيلَ الظَّهْرِ ضَبِيلَ الْأَمْرِ وَالسَّلَامِ.^۱

ترجمه نامه ۲۰

(نامه به زیاد بن ابیه، جانشین فرماندار بصره. ابن عباس از طرف امام فرماندار بصره بود و بر حکومت اهواز و فارس و کرمان و دیگر نواحی ایران نظارت داشت)

هشدار از خیانت به بیت المال

همانا من، براستی به خدا سوگند می‌خورم، اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده، و در هزینه عیال، در مانده و خوار و سرگردان شوی! با درود.^۲

^۱ نهج البلاغة (للصبي صالح) ؛ ؛ ص ۳۷۷

^۲ نهج البلاغة / ترجمه دشتی ؛ ؛ ص ۴۹۹

فصل چهاردهم: اخلاق

تهذیب اخلاق سنگ بنای اساسی در زندگی انسان

(برخی از شارحان گفتند که این خطبه در شهر کوفه ایراد شد)

عَبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مَصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ.^۱

* معرفتی بهترین بنده خدا (الگوی انسان کامل)

ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است، آن کس که جامه زیرین او اندوه و لباس رویین او ترس از خداست، چراغ هدایت در قلبش روشن شده و وسائل لازم برای روزی او فراهم آمده و دوری‌ها و دشواری‌ها را بر خود نزدیک و آسان ساخته است.

نَظَرَ فَابْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ وَ ارْتَوَى مِنْ عَذَابِ فُرَاتٍ سَهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا.

حقایق دنیا را با چشم دل نگریسته، همواره به یاد خدا بوده و اعمال نیکو، فراوان انجام داده است. از چشمه گوارای حق سیراب گشته، چشمه‌ای که به آسانی به آن رسید و از آن نوشیده سیراب گردید. راه هموار و راست قدم برداشته.

قَدْ خَلَعَ سَرَائِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى وَ پِيرَاهِنَ شَهَوَاتٍ رَا مِنْ تَنْ بِيْرُونَ كَرْدَه، وَ جَزِ يَكْ غَم، از تمام غم‌ها خود را می‌رهاند و از صف کور دلان و مشارکت با هواپرستان خارج شد،

صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثِقِهَا وَ مِنَ الْحَبَالِ بِأَمْتِنِهَا.

کلید بازکننده درهای هدایت شد و قفل درهای گمراهی و خواری گردید. راه هدایت را با روشن دلی دید، و از همان راه رفت، و نشانه‌های آن را شناخت و از امواج سرکش شهوات گذشت. به استوارترین دستاویزها و محکم‌ترین طناب‌ها چنگ انداخت.

فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ.

^۱ نهج البلاغه (للصباحي صالح)؛ ص ۱۱۸

چنان به یقین و حقیقت رسید که گویی نور خورشید بر او تابید، در برابر خداوند خود را به گونه‌ای تسلیم کرد که هر فرمان او را انجام می‌دهد و هر فرعی را به اصلش باز می‌گرداند.

مِصْبَاحٌ ظُلُمَاتٍ كَشَّافٌ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحٌ مُبْهِمَاتٍ دَفَاعٌ مُعْضَلَاتٍ دَلِيلٌ فُلُواتٍ يَقُولُ فِيهِمْ وَيَسْكُتُ فَيَسْلَمُ قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ.

چراغ تاریکی‌ها، و روشنی بخش تیرگی‌ها، کلید درهای بسته و بر طرف کننده دشواری‌ها، و راهنمای گمراهان در بیابان‌های سرگردانی است. سخن می‌گوید، خوب می‌فهماند، سکوت کرده به سلامت می‌گذرد، برای خدا اعمال خویش را خالص کرده آن چنان که خدا پذیرفته است.

اصلاح نفس قبل از اصلاح دیگران

يَا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ وَ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ قُوتَهُ وَ اشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ.^۱

ای مردم! خوشا به حال کسی که عیب شناسی نفس، او را از عیب جویی دیگران باز دارد و خوشا به حال کسی که به خانه و خانواده خود پردازد، و غذای حلال خود را بخورد، و به اطاعت پروردگار مشغول باشد و بر خطاهای خویش بگریزد، و همواره به خویشتن خویش مشغول باشد و مردم از او در امان باشند.^۲

وَ إِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَ الْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعْصِيَةِ وَ يَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ وَ الْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ وَ عَيْرَهُ يَلُوهَا.

به کسانی که گناه ندارند، و از سلامت دین برخوردارند، رواست که به گناهکاران ترحم کنند و شکر این نعمت گزارند، که شکرگزاری آنان را از عیب جویی دیگران باز دارد چرا و چگونه آن عیب جو، عیب برادر خویش گوید؟ و او را به بلایی که گرفتار است سرزنش می‌کند؟

أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ وَ كَيْفَ يَذُمَّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بَعِينَهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ وَ عَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ [لَجْرَاتُهُ] لَجْرَاتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ.

^۱ نهج البلاغة (للصبي صالح)؛ ص ۲۵۵

^۲ نهج البلاغة / ترجمه دشتی؛ ص ۳۳۹

آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه او را بخشید و گناهان او را پرده پوشی فرمود؟ چگونه دیگری را بر گناهی سرزنش می‌کند که همانند آن را مرتکب شده! یا گناه دیگری انجام داده که از آن بزرگ‌تر است؟ به خدا سوگند! گر چه خدا را در گناهان بزرگ عصیان نکرده و تنها گناه کوچک مرتکب شده باشد، اما جرأت او بر عیب جویی از مردم، خود گناه بزرگ‌تری است.

يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرٍ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ فَلَيكْفُفُ مِنْ عِلْمٍ مِنْكُمْ عَيْبٌ غَيْرُهُ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ.

ای بنده خدا، در گفتن عیب کسی شتاب مکن، شاید خدایش بخشیده باشد، و بر گناهان کوچک خود ایمن مباش شاید برای آنها کیفر داده شوی! پس هر کدام از شما که به عیب کسی آگاه است، به خاطر آنچه که از عیب خود می‌داند باید از عیب جویی دیگران خود داری کند.

وَلَيْكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ [غَيْرُهُ بِهِ] بِهِ غَيْرُهُ.^۱

و شکر گزاری از عیوبی که پاک است او را مشغول دارد از اینکه دیگران را بیازارد.^۲

حفظ زبان

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيْقَةَ دِينٍ وَ سَدَادَ طَرِيقٍ فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرَّجَالِ.

ای مردم! آن کس که از برادرش، اطمینان و استقامت در دین و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم در باره او گوش ندهد.

أَمَّا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِيَّ وَ تَخْطِئُ السَّهَامُ وَ يُحِيلُ الْكَلَامُ وَ بَاطِلُ ذَلِكَ يَبُورُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ وَ شَهِيدٌ أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعٍ.^۳

آگاه باشید! گاهی تیر انداز، تیر افکند و تیرها به خطا می‌رود، سخن نیز چنین است، در باره کسی چیزی می‌گویند که واقعیت ندارد و گفتار باطل تباه‌شدنی است، و خدا شنوا و گواه است. بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.^۴

^۱ نهج البلاغة (للصبي صالح) ؛ ؛ ص ۱۹۷

^۲ نهج البلاغة / ترجمه دشتی ؛ ؛ ص ۲۵۹

^۳ نهج البلاغة (للصبي صالح) ؛ ؛ ص ۱۹۷

^۴ نهج البلاغة / ترجمه دشتی ؛ ؛ ص ۲۶۱

أَمَّا وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ وَيَسْأَلُ فَيُخْلِفُ وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ وَيَخُونُ الْعَهْدَ.^۱
 بدانید که بدترین گفتار دروغ است. او در سخن راندن دروغ می‌گوید، و وعده می‌دهد و تخلف می‌کند، چون درخواست می‌کند اصرار می‌ورزد، و چون از او درخواست شود بخل می‌ورزد، به عهدش خیانت می‌کند.^۲

أَلَا وَإِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ وَلَا يُمَهِّلُهُ التُّنْقُ إِذَا اتَّسَعَ.^۳
 آگاه باشید، همانا زبان، پاره‌ای از وجود انسان است، اگر آمادگی نداشته باشد، سخن نمی‌گوید، و به هنگام آمادگی، گفتار او را مهلت نمی‌دهد.^۴

محاسبه نفس و تهذیب آن

زُنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزِنُوا وَ حَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ تَتَفَسَّسُوا قَبْلَ ضَيْقِ الْخِنَاقِ وَ انْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَعْنِ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَّا زَاجِرٌ وَ لَّا وَاعِظٌ.^۵

بندگان خدا، پیش از آنکه به میزان حق سنجیده شوید خود را بسنجید، و قبل از اینکه به حسابتان برسند خود را محاسبه کنید، و نفس بزنید پیش از آنکه راه نفس بسته شود، و مطیع خدا گردید قبل از آنکه شما را به اجبار به سوی آخرت برانند. و بدانید آن که با واعظ و منع کننده‌ای از باطن خویش او را یاری نداده‌اند واعظ و منع کننده‌ای از غیر خودش برای او نخواهد بود.^۶

فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ.^۷

پس اکنون به خاطر خودت، حساب خویش را بررسی کن زیرا دیگران حسابرسی غیر از تو دارند.^۸

^۱ نهج البلاغه (للصباحي صالح) : ص ۱۱۵

^۲ نهج البلاغه / ترجمه انصاریان : ص ۱۶۸

^۳ نهج البلاغه (للصباحي صالح) : ص ۳۵۴

^۴ نهج البلاغه / ترجمه دشتی : ص ۴۷۱

^۵ نهج البلاغه (للصباحي صالح) : ص ۱۲۳

^۶ نهج البلاغه / ترجمه انصاریان : ص ۱۸۳

^۷ نهج البلاغه (للصباحي صالح) : ص ۳۴۳

^۸ نهج البلاغه / ترجمه دشتی : ص ۴۵۷

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دُعَى إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا وَ أَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ فَفَنَجَا رَأَقَبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ قَدَمَ خَالِصاً
وَ عَمِلَ صَالِحاً اِكْتَسَبَ مَذْخُوراً وَ اجْتَنَبَ مَحْذُوراً وَ رَمَى غَرَضاً وَ اَحْرَزَ عَوْضاً كَابِرَ هَوَاهُ وَ كَذَّبَ مُنَاهُ.^۱

خدا رحمت کند کسی را که چون سخن حکیمانه بشنود، خوب فرا گیرد و چون هدایت شود بپذیرد دست به دامن هدایت کننده زند و نجات یابد مراقب خویش در برابر پروردگار باشد از گناهان خود بترسد خالصانه گام بردارد، عمل نیکو انجام دهد، ذخیره‌ای برای آخرت فراهم آورد، و از گناه بپرهیزد همواره اغراض دنیایی را از سر دور کند.^۲

^۱ نهج البلاغة (للصبيحی صالح)؛؛ ص ۱۰۳

^۲ نهج البلاغة / ترجمه دشتی؛؛ ص ۱۲۵

فصل پانزدهم: تربیت = پرورش

ضرورت تربیت

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمَقَرِّ لِلزَّمَانِ الْمُدْبِرِ الْعُمَرِ الْمُسْتَسْلِمِ [لِلدَّهْرِ الذَّامِ] لِلدُّنْيَا السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا إِلَى الْمَوْتِ الْمَوْجِدِ مَا لَا يُدْرِكُ السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ.^۱

از پدری فانی، اعتراف دارنده به گذشت زمان، زندگی را پشت سر نهاده- که در سیری شدن دنیا چاره‌ای ندارد- مسکن گزیده در جایگاه گذشتگان، و کوچ کننده فردا، به فرزندی آزمند چیزی که به دست نمی‌آید، رونده راهی که به نیستی ختم می‌شود.^۲

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَإِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي - [فَصَدَّقَنِي] فَصَدَّقَنِي رَأْيِي وَصَرَفَنِي عَنْ هَوَايَ وَصَرَحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ وَصِدْقٌ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ.^۳

پس از ستایش پروردگار، همانا گذشت عمر، و چیرگی روزگار، و روی آوردن آخرت، مرا از یاد غیر خودم باز داشته و تمام توجه مرا به آخرت کشانده است، که به خویشتن فکر می‌کنم و از غیر خودم روی گردان شدم، که نظرم را از دیگران گرفت، و از پیروی خواهشها باز گرداند، و حقیقت کار مرا نمایاند، و مرا به راهی کشاند که شوخی بر نمی‌دارد، و به حقیقتی رساند که دروغی در آن راه ندارد.^۴

راه رسیدن به تربیت و تحقق آن

وَدَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَامْسِكْ عَنْ طَرِيقِ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ

و آنچه نمی‌دانی مگو، و آنچه بر تو لازم نیست بر زبان نیاور، و در جاده‌ای که از گمراهی آن می‌ترسی قدم مگذار، زیرا خودداری به هنگام سرگردانی و گمراهی، بهتر از سقوط در تباهی‌هاست.^۵

^۱ نهج البلاغة (للصبي صالح)؛؛ ص ۳۹۱

^۲ نهج البلاغة / ترجمه دشتی؛؛ ص ۵۱۹

^۳ نهج البلاغة (للصبي صالح)؛؛ ص ۳۹۱

^۴ نهج البلاغة / ترجمه دشتی؛؛ ص ۵۱۹

^۵ نهج البلاغة / ترجمه دشتی؛؛ ص ۵۲۱

وَأْمُرٌ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ وَانْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلسَانِكَ وَبَيْنَ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ
وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَخُضِّ الْعِمْرَاتِ [إِلَى الْحَقِّ] لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ

اخلاق اجتماعی

به نیکی‌ها امر کن و خود نیکوکار باش، و با دست و زبان بدیها را انکار کن، و بکوش تا از بدکاران دور باشی،
و در راه خدا آنگونه که شایسته است تلاش کن، و هرگز سرزنش ملامتگران تو را از تلاش در راه خدا باز
ندارد. برای حق در مشکلات و سختی‌ها شنا کن

و تَفَقَّهُ فِي الدِّينِ وَ عَوَّدَ نَفْسَكَ [الصَّبْرَ] التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ نِعَمَ الْخُلُقِ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ.

شناخت خود را در دین به کمال رسان، خود را برای استقامت برابر مشکلات عادت ده، که شکیبایی در راه حق
عادتت پسندیده است.

وظیفه معلم و مربی

وَ إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُتِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَ يَشْتَغَلَ
لُبُّكَ لِتَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَ تَجْرِبَتُهُ فَتَكُونُ قَدْ كُفَيْتَ مَثُونَةَ الطَّلَبِ وَ
عُوفِيَتْ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ فَاتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ وَ اسْتَبَانَ لَكَ مَا رَبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.^۱

، زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود.

پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود، و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد، تا به
استقبال کارهایی بروی که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده‌اند، و تو را از تلاش و یافتن بی‌نیاز
ساخته‌اند، و آنچه از تجربیات آنها نصیب ما شد، به تو هم رسیده، و برخی از تجربیاتی که بر ما پنهان مانده بود
برای شما روشن گردد.^۲

اولویت فراگیری قرآن در آموزش

وَ أَنْ أبتدئكَ بتعليمِ كتابِ الله عزَّ وَّ جَلَّ وَّ تَأويلِهِ وَّ شرائعِ الإسلامِ وَّ أحكامِهِ وَّ حلالِهِ وَّ حرامِهِ لا أجاوزُ ذلكَ بكِ
إِلَى غَيْرِهِ.

^۱ نهج البلاغة (للصبي صالح) ؛ ؛ ص ۳۹۳

^۲ نهج البلاغة / ترجمه دشتی ؛ ؛ ص ۵۲۳

پس در آغاز تربیت، تصمیم گرفتم تا کتاب خدای توانا و بزرگ را همراه با تفسیر آیات، به تو بیاموزم، و شریعت اسلام و احکام آن از حلال و حرام، به تو تعلیم دهم و به چیز دیگری نپردازم.

ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ عَلَيْهِمْ فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهَتْ مِنْ تَبْيِيهِكَ لَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٌ لَا أَمْنٌ عَلَيْكَ [فِيهِ] بِهِ الْهَلَكَةُ.^۱

اما از آن ترسیدم که مبادا رأی و هوایی که مردم را دچار اختلاف کرد، و کار را بر آنان شبهه ناک ساخت، به تو نیز هجوم آورد، گر چه آگاه کردن تو را نسبت به این امور خوش نداشتم، اما آگاه شدن و استوار ماندن را ترجیح دادم، تا تسلیم هلاکت‌های اجتماعی نگردی.^۲

نیکوئی معاشرت با مردم، از اصول تربیت

يَا بَنِيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَاحْبِبْ لغيرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ احْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ....

ای پسر من! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آنچه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آنچه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند، ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند،

وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ اَرْضْ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ اِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.^۳

و آنچه را که برای دیگران زشت می‌داری برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی، آنچه نمی‌دانی نگو، گر چه آنچه را می‌دانی اندک است، آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، در باره دیگران مگو.^۴

موعظه و ارشاد قبل از ادب کردن

وَ لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغَتْ فِي إِيْلَامِهِ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّ بِالْأَدَابِ وَ الْبَهَائِمَ لَا تَتَعَطُّ إِلَّا بِالضَّرْبِ.

^۱ نهج البلاغة (للصبي صالح)؛؛ ص ۳۹۴

^۲ نهج البلاغة / ترجمه دشتی؛؛ ص ۵۲۳

^۳ نهج البلاغة (للصبي صالح)؛؛ ص ۳۹۷

^۴ نهج البلاغة / ترجمه دشتی؛؛ ص ۵۲۷

از کسانی مباش که اندرز سودشان ندهد، مگر با آزردن فراوان، زیرا عاقل با اندرز و آداب پند گیرد، و حیوانات با زدن .

اَطْرَحُ عَنْكَ وَاِرِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَ حُسْنِ الْيَقِينِ مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارًا وَ الصَّاحِبَ مُنَاسِبًا وَ الصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ وَ الْهُوَى شَرِيكَ الْعَمَى^۱.

غم و اندوه را با نیروی صبر و نیکویی یقین از خود دور ساز. کسی که میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف می‌گردد، یار و همنشین، چونان خویشاوند است. دوست آن است که در نهان آیین دوستی را رعایت کند. هوا پرستی همانند کوری است.^۲

اَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكَ وَ دُنْيَاكَ وَ اَسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَ الْآجِلَةِ وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ السَّلَامَ.^۳
دین و دنیای تو را به خدا می‌سپارم، و بهترین خواسته الهی را در آینده و هم اکنون، در دنیا و آخرت، برای تو می‌خواهم، با درود.^۴

^۱ نهج البلاغة (للصبيحی صالح) ؛ ؛ ص ۴۰۴

^۲ نهج البلاغة / ترجمه دشتی ؛ ؛ ص ۵۳۷

^۳ نهج البلاغة (للصبيحی صالح) ؛ ؛ ص ۴۰۶

^۴ نهج البلاغة / ترجمه دشتی ؛ ؛ ص ۵۳۹

فصل شانزدهم : امر به معروف و نهی از منکر

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجِّي^۱.
و تمام کارهای نیکو، و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره‌ای بر دریای موج و پهناور است.^۲

چرا امر به معروف و نهی از منکر ترک می شوند

وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُقَانٍ مِنَ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِنَّهُمَا لَا يُقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ.^۳

همانا «امر به معروف» و «نهی از منکر» دو صفت از اوصاف پروردگارانند که نه اجل را نزدیک می‌کند.^۴

عواقب ترک امر به معروف و نهی از منکر

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمَاضِيَ [الْقُرُونِ الْمَاضِيَةَ] بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لَتَرَكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي وَ الْحُلَمَاءَ لَتَرَكِ التَّنَاهِي^۵.

زیرا خداوند پاک، گذشتگان را از رحمتش دور نکرد مگر به خاطر ترک امر به معروف و نهی از منکر. آری پروردگار جاهلان را به خاطر ارتکاب گناه، و عاقلان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور نمود.^۶

وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِلِ وَ التَّبَادُلِ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاطُعِ لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤَلِّيَ عَلَيْكُمْ [أَشْرَارَكُمْ] شِرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ.^۷

^۱ نهج البلاغة (للصبيحي صالح) : ص ۵۴۲

^۲ نهج البلاغة / ترجمه دشتی : ص ۷۲۱

^۳ نهج البلاغة (للصبيحي صالح) : ص ۲۱۹

^۴ نهج البلاغة / ترجمه دشتی : ص ۲۹۱

^۵ نهج البلاغة (للصبيحي صالح) : ص ۲۹۹

^۶ نهج البلاغة / ترجمه انصاریان : ص ۵۵۹

^۷ نهج البلاغة (للصبيحي صالح) : ص ۴۲۲

بر شما باد به پیوستن با یکدیگر، و بخشش همدیگر، مبدا از هم روی گردانید، و پیوند دوستی را از بین ببرید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدهای شما بر شما مسلط می‌گردند، آنگاه هر چه خدا را بخوانید جواب ندهد.^۱

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا فَقَالَ سُبْحَانَهُ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ خَارَتِ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خُورَ السَّكَّةِ الْمُحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ.^۲

کامل خطبه ۲۰۱ (برای مطالعه بیشتر)

أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبِعَهَا قَصِيرٌ وَجُوعَهَا طَوِيلٌ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا فَقَالَ سُبْحَانَهُ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ خَارَتِ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خُورَ السَّكَّةِ الْمُحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَّ الْمَاءَ وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي التَّيِّهَةِ.^۳

ای مردم در راه راست، از کمی روندگان نهراسید، زیرا اکثریت مردم بر گرد سفره‌ای جمع شدند که سیری آن کوتاه، و گرسنگی آن طولانی است. ای مردم، همه افراد جامعه در خشنودی و خشم شریک می‌باشند، چنانکه شتر ماده ثمود را یک نفر دست و پا برید، اما عذاب آن تمام قوم ثمود را گرفت، زیرا همگی آن را پسندیدند. خداوند سبحان می‌فرماید: «ماده شتر را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند» سرزمین آنان چونان آهن گداخته‌ای که در زمین نرم فرو رود، فریادی زد و فرو ریخت، ای مردم آن کس که از راه آشکار برود به آب می‌رسد، و هر کس از راه راست منحرف شود سرگردان می‌ماند.^۴

^۱ نهج البلاغة / ترجمه دشتی ؛ ؛ ص ۵۵۹

^۲ نهج البلاغة (للصبي صالح) ؛ ؛ ص ۳۱۹

^۳ نهج البلاغة (للصبي صالح) ؛ ؛ ص ۳۱۹

^۴ نهج البلاغة / ترجمه دشتی ؛ ؛ ص ۴۲۳